

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قضا و قدر الهی را به طور خلاصه تعریف کرده و توضیح دهید؟

قدر: یعنی اندازه و اندازه گیری و تعیین حدّ و حدود چیزی و در اصطلاح به این معنا است که خداوند برای هر چیزی اندازه ای قرار داده و آن را بر اساس اندازه گیری و محاسبه و سنجش آفریده است.

قضا: یعنی حکم و قطع و حتمیت. در نظام آفرینش، موجودات مادی از چندین راه ممکن است به وجود بیایند، (مثلاً اگر به خانه شما از چند کوچه راه باشد، ورود به خانه شما از چند راه ممکن است. حال اگر از میان چندین راه ممکن، علل و اسباب پیدایش یکی از آنها فراهم شد و تنها همان یکی تحقق یافت، این مرحله از تحقق را قضا می نامند.

تردیدی نیست که خداوند برای هر چیزی علت ها و اسباب هایی قرار داده که هستی و مشخصات آن بستگی به آنها دارد. این طور نیست که هر چه در جهان پدید می آید، بدون رابطه با قبل و بعد و صرفاً اتفاقی و بی حساب باشد. همان گونه که در بارش برف و باران و ... علل و عواملی دخالت دارد و هرگز چنین کاری بی علل و اسباب انجام نمی پذیرد، همچنین کارهای بشر از روی تصادف و اتفاق از او سر نمی زند، بلکه نخست چیزی را تصور می کند، سپس به آن می اندیشد و پس از آن که فایده واقعی یا پنداری آن را پذیرفت، به انجام آن می کوشد. پس انجام هر حادثه ای در جهان علت و سببی دارد و این نظامی است تخلف ناپذیر و خداوند نیز این چنین مقرر کرده است.

بدیهی است این مسئله با اصل آزادی و اختیار انسان منافات ندارد، زیرا اختیار و آزادی یکی از اسباب و علل جهان است؛ یعنی خداوند خواسته و مقدر نموده که بشر کارهای خود را به اراده خود انجام دهد، و سرنوشت خویش را رقم زند. این که می گوئیم کارهای انسان هم به اختیار خود او است و هم قضا و قدر الهی دخالت دارد، به همین معنی است که خدا اراده فرموده و مقدر کرده که بشر سرنوشت خود را تعیین کنند. بشر مختار و آزاد آفریده شده، یعنی به او عقل و فکر و اراده داده شده است. بشر در کارهای ارادی خود مانند سنگ نیست که او را از بالا به پایین رها کرده باشند و تحت تأثیر عامل جاذبه زمین خواه نا خواه به طرف زمین سقوط کند. نیز مانند گیاه نیست که

تنها یک راه محدود در جلوی او هست و همین که در شرایط معین رشد و نمو قرار گرفت، خواه ناخواه مواد غذایی را جذب و راه رشد و نمو را طی می‌کند. هم چنین مانند حیوان نیست که به حکم غریزه کارهایی انجام دهد. بشر همیشه خود را در سر چهار راه هایی می‌بیند و هیچ گونه اجباری که فقط یکی از آنها را انتخاب کند ندارد و سایر راه ها بر او بسته نیست. انتخاب یکی از آنها به نظر و فکر و اراده او مربوط است؛ یعنی طرز فکر و انتخاب او است که یک راه خاص را معین می‌کند.

این جا است که پای شخصیت و صفات اخلاقی و روحی و سوابق تربیتی و موروثی و میزان عقل و دور اندیشی بشر به میان می‌آید و معلوم می‌شود که آینده سعادت بخش یا شقاوت بار هر کس تا چه اندازه مربوط به شخصیت و صفات روحی و ملکات اخلاقی و قدرت عقلی و علمی او است، و بالاخره به راهی که برای خود انتخاب می‌کند. تفاوتی که میان بشر و آتش که می‌سوزاند و آب که غرق می‌کند و گیاه که می‌روید و حتی حیوان که راه می‌رود وجود دارد، این است که هیچ یک از آنها کار و خاصیت خود را از چند کار و چند خاصیت برای خود انتخاب نمی‌کنند، ولی انسان انتخاب می‌کند. او همیشه در برابر چند کار و چند راه قرار گرفته است، و قطعیت یافتن یک راه و یک کار فقط به خواست شخصی او مربوط است.

انسان، عملی را که با غریزه طبیعی و حیوانی او موافق است و هیچ مانعی خارجی برای آن وجود ندارد، به حکم تشخیص و مصلحت اندیشی قادر است ترک کند (مانند ترک گناهان) هم چنین کاری را که مخالف خواسته های نفسانی او است و هیچ گونه عامل اجبار کننده خارجی وجود ندارد، به حکم مصلحت اندیشی و نیروی خرد می‌تواند انجام دهد مانند خوردن دارو و حاضر شدن برای عمل جراحی.

این که از یک طرف مسئله تقدیر الهی مطرح است و از طرف دیگر اختیار انسان، به این معنا است که خداوند مقرر کرده است که انسان با اختیار و اراده خود، یکی از راه ها را انتخاب کند و آن راهی که انسان با اراده خود انتخاب کرده، همان است که مقدر است. به عبارت دیگر: خداوند به قضا و قدر مقرر کرده که انسان با اختیار خود، آن راهی که خداوند از ازل می‌داند، انتخاب کند.

پس تقدیر خداوندی این است که بشر افعال خود را از روی اختیار انجام دهد، نه این که تقدیر او را به انجام یک طرف مجبور سازد. انسان به هر سو که رو آورد، همان قضا و قدر او است که با دست خود آن را انتخاب می‌کند.

انسان فقط یک نوع سرنوشت ندارد، بلکه سرنوشت های گوناگونی در پیش دارد که

ممکن است هر کدام از آن‌ها جانشین دیگری گردد، مثلاً اگر کسی بیمار شود و معالجه کند و نجات پیدا کند، به موجب سرنوشت و قضا و قدر است. نیز اگر معالجه نکند و رنجور بماند و یا بمیرد، آن نیز به موجب سرنوشت و قضا و قدر است.

مفهوم پرستش چیست؟ و چرا باید خدائی پرستیده شود؟

پاسخ را در سه محور بیان می‌کنیم:

1- مفهوم پرستش: مفهوم پرستش در زبان فارسی، معادل مفهوم عبادت در زبان عربی است. برای این لفظ تعریف‌های متعدد شده است. نقطه مشترک در این تعریف‌ها: خضوع در مقابل موجودی که آن را برتر می‌دانیم. در برخی تعریف‌ها آمده خضوع در مقابل موجودی که مالک شأنی از شئون وجود و حیات می‌باشد. در برخی تعریف‌ها تصریح شده که این خضوع در صورتی که همراه با تقدیس باشد، عبادت و پرستش محسوب می‌شود.

2- چرایی اصل پرستش: روان‌شناسان معتقدند که در وجود انسان گرایش‌هایی به صورت فطری قرار دارد که یکی از آنها گرایش به پرستش است. گرایش‌های دیگر، حقیقت‌جویی، زیبا طلبی و کمال‌خواهی است. با این بیان روشن است که پرستش نه یک تکلیف، بلکه یک نیاز، بلکه یک حس و گرایش درونی است.

انسان موجودی است کمال‌طلب و نیازمند، پس چون خود را در برابر منبعی بزرگ از قدرت، عظمت، قداست، کمال ببیند، در برابر آن خضوع نموده و دست‌نیاز به سوی او دراز می‌کند. انسان در حال پرستش از وجود محدود خویش می‌خواهد پرواز کند و به حقیقتی پیوند یابد که در آنجا نقص و کاستی و فنا و محدودیت وجود ندارد. و عبادت و پرستش نشان‌دهندهٔ یک "امکان" و یک "میل" در انسان است، امکان بیرون رفتن از امور مادی و میل به پیوستن به افق بالاتر و وسیع‌تر.

3- با روشن شدن محور 1 و 2 روشن است که تنها موجودی که می‌تواند نیاز پرستش و حس پرستش انسان را پاسخگو باشد، خدا است. زیرا پرستش خضوع به همراه تقدیس است و قدوس تنها او است. اوست که منبع بی‌پایان فیض و عظمت و قدرت و کمال و زیبایی است و پرستش انسان، اتصال به این منبع بی‌پایان و ازلی فیض است و نیاز و گرایشی در درون است و چنانچه در ادیان توحیدی و دین اسلام به آن تکلیف

شده ، برای رسیدن به آن منبع فیض است ، نه جلب سود و منفعت و نفعی برای خدا که او بی نیاز مطلق است.

در واقع تمام موجودات جهان دارای این حس هستند و انسان در این وادی و نیاز و حس تنها نیست. قرآن می فرماید: «کلّ قد علم صلوته و تسبیحه؛(1) تمامی موجودات نماز و تسبیح خدا را می دانند». در جای دیگر می فرماید: «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ و لکن لا تفقهون تسبیحهم؛(2) هر موجودی با حمد، خدا را تسبیح و ستایش می گوید، لیکن شما تسبیح آنان را نمی فهمید».

جمله ذرات عالم در نهان

با تو می گویند روزان و شبان

ماسمیعیم و بصیریم وهشیم

با شما نامحرمان ما خا موشیم

گر شما سوی جمادی می روید

محرمان جان جمادان کی شوید.

بنابراین ، همه عالم به صورت ناخودآگاه دارای حس پرستش هستند و خدا را ستایش و پرستش می کنند ، اما آنچه انسان را از سایر موجودات متمایز می کند پرستش اختیاری است که در سایه آگاهی ، ایمان و... تحقق می یابد.

کار آموز عزیز شهید مطهری (قده) در زمینه پرستش فطری [3] سخنانی دارد که خلاصه آن این است: انسان دو نوع پرستش دارد، پرستش آگاهانه و پرستش ناآگاهانه (همان گونه که دو نوع خداشناسی دارد، خداشناسی آگاهانه و خداشناسی ناآگاهانه). عبادت ناآگاهانه مربوط به ضمیر ناخودآگاه انسان است. ایشان با بیان این شعر::

همچو میل کودکان با مادران سر میل خود نداند در لبان

توضیح می دهد: بچه ای که تازه متولد می شود همان روزهای اول و دوم که هنوز چشم هایش را نمی تواند باز کند و قطعا از مادر آگاهانه اطلاع ندارد، یعنی هنوز در ضمیرش از مادر تصویری ندارد و نمی داند مادری هم دارد، گرسنه اش که می شود سرش و لب هایش را به این طرف و آن طرف حرکت می دهد؛ این لبها ناآگاهانه در جستجوی سینه مادر است. یعنی اگر از این کودک کسی توضیح بخواهد که دنبال چه

چیز می‌گردد؟ وی قادر به توضیح نیست، زیرا هنوز ذهنش از تصویرها و نقش‌ها مزین نشده است. حتی اگر بتواند حرف بزند باز هم نمی‌تواند این مطلب را بیان کند، اما ناآگاهانه به سوی چیزی که وجود دارد می‌رود. [4]

انسان به حسب فطرت، کارهای اخلاقی را شریف و شرافتمندانه می‌داند و در این کارها یک نوع شرافت و عظمتی را تشخیص می‌دهد و حس می‌کند با انجام این کارها خودش را بزرگوار می‌کند. بنابراین، عمق روح انسان، فطرت انسان، عمق قلب انسان، با یک شامه مخصوص، ناآگاهانه همین طور که خدا را می‌شناسد، این قوانین خدا و رضای خدا را نیز می‌شناسد و کار را بالفطره در راه رضای خدا انجام می‌دهد، ولی خودش نمی‌داند که در راه رضای خدا قدم بردارد. [5] البته «عبادت آگاهانه» نیز از فطرت انسان سرچشمه می‌گیرد، فطرتی که به سطح ضمیر خودآگاه رسیده است. قرآن می‌فرماید: «آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید، که او دشمن آشکار است و اینکه مرا پرستید، که این راه راست است». [6] نکته دیگر اینکه، کمال نمایی انسان تنها به وسیله عبادت آگاهانه بدست می‌آید. عبادت ناآگاهانه، فقط برخی کمالات را نصیب انسان می‌کند.

پی نوشت‌ها:

- 1- نور (24) آیه 41.
- 2- اسراء (17) آیه 44
- 3- مقصود از عبادت فطری در اینجا عبادتی است که انسان از روی سرشت و غریزه انسانی (هر چند ناآگاه) انجام می‌دهد.
- 4- طهارت روح، 30 و 31 (نقل از فلسفه اخلاق، ص 166).
- 5- همان، 31 تا 34 (نقل از فلسفه اخلاق، ص 116، 127).
- 6- [103] یس، آیه 60 و 61.

چگونه می‌توانیم وجود خداوند را اثبات کنیم؟

دلایلی که برای اثبات وجود خداوند اقامه شده است، متعدد و متنوع است. اما اصل کلی در تمامی این دلایل این است که آنها به منزله تابلوهای راهنمایی و فلش‌هایی

هستند که انسان را از جهت‌های گوناگون متوجه یک امر فطری و روشن و بدیهی میکنند، زیرا وجود خداوند متعال از روشنترین و واضح‌ترین مفاهیم برای بشر است. شاید یکی از ساده‌ترین این دلایل برهان نظم باشد که دانشمندان مسلمان و غیر مسلمان به بیان‌های مختلف بدان تمسک جسته‌اند.

برای نمونه می‌توانید به کتاب «توحید استاد شهید مطهری»، ص 55 - 98 و کتاب «اثبات وجود خدا» ویرایش «جان کلور مونسما» ترجمه احمد آرام و دیگران از سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی که به قلم برخی از دانشمندان علوم طبیعی نگارش یافته است و کتاب کم حجم و پرفایده «علم و ایمان در گفتگو با دانشمندان» تدوین جواد محقق از انتشارات مدرسه مراجعه کنید.

اما یکی از بهترین دلایل برای اثبات وجود خداوند متعال، دلیل فطرت است که به بیان‌های گوناگون تبیین شده است. و ما به اختصار به یکی از آنها اشاره میکنیم:

1. ما برای حل مشکلات و نیازهای خود به دنبال راه‌حل‌های گوناگون می‌رویم. اما بزودی در مییابیم که تمام آنها نیز چون ما نیازمند و محتاجند و نمیتوانند نیاز ما را برآورده کنند.

2. نیازهای ما محدود به احتیاجات مادی نیست. بلکه نیازهای معنوی و علمی را نیز شامل میشود. در این جهت نیز در مییابیم که دیگران نمیتوانند ما را یاری دهند.

3. آنگاه که از همه موجودات ناامید شدیم و دلیل این ناامیدی هم این بود که آنها نیز چون ما نیازمند هستند، روی به بینای مطلق میکنیم. زیرا هنوز نیاز را در خود احساس میکنیم و این نیازها نیز توسط کسی یا چیزی برطرف نشده است. از طرفی امید به برطرف شدن نیاز خود داریم. چنین است که رو به حق مطلق می‌آوریم. این راهی است که حضرت ابراهیم(ع) در مواجهه با مشرکان زمان خود رفت و فرمود که من آنهایی که افول میکنند، دوست ندارم و با تمام وجود روی به سوی کسی می‌آورم که آفریننده آسمانها و زمین است، (الانعام: 73 - 79) طی این مراحل هیچ نیازی به معلم ندارد، منتها دل‌مشغولیهای دنیوی و عادت به توجه به علت‌های مادی و طبیعی برخی از ما را از وجود خداوند متعال دور کرده است. این فطرت سرمایه اصلی و اولیه انسان است که نیاز به تقویت دارد. شرط لازم فهم معارف بلند الهی است اما شرط کافی نیست و در سایه تعالیم الهی و انبیاء و اولیاء الهی و تزکیه و عبادت شکوفا میشود و با تأسف فراوان به دلیل گناهان زیر خروارها خاک دفن میگردد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

1. تفسیر المیزان، ج 6، ص 238 به بعد ذیل آیه 105 سوره مبارکه مائده و ج 14، ص 193 به بعد ذیل آیه 12 سوره مبارکه طه
2. معارف قرآن استاد مصباح یزدی، ج 1 - 3، ص 26 - 37 انتشارات در راه حق

چگونه خود را بشناسیم و به خداشناسی برسیم؟

أدیان آسمانی و پیشوایان دینی و علمای اخلاق، تأکید زیادی به خودشناسی و لزوم پرداختن به خویش دارند، البته اصرار و توصیه آن ها ارشادی است به یک حقیقت فطری و عقلی.

قرآن کریم و روایات معصومین (ع) توجه خاصی به خودشناسی دارند و برای نفس انسان حساب جداگانه ای را باز کرده اند. در سوره مائده آمده است: "علیکم أنفسکم لا یضرکم من ضلّ إذا هتدیتم؛ به خویشتن پردازید. کسی که گمراه شد، به شما زیان نمی زند، اگر هدایت یافتید". (1)

مرحوم آمدی در کتاب شریف غررالحکم و دررالکلم، در این زمینه، قریب به سی روایت را با مضامین گوناگون از مولای متقیان علی (ع)، جمع آوری نموده است. معروف ترین روایت در این زمینه، از پیامبر گرامی (ص) می باشد که خودشناسی را راه خداشناسی معرفی فرموده اند: "من عرف نفسه فقد عرف ربه؛ هر کس نفس خویش را شناخت، خدای خویش را شناخت". (2)

تا انسان از شناخت صفات و ملکات خود غافل باشد، نمی تواند به اصلاح خویش پردازد، تا با این شناخت بتواند خدا را بشناسد. خویشتن شناسی مراتب مختلفی دارد: یک مرتبه آن خویشتن شناسی نوعی است که در آن مباحث مربوط می شود به شناخت خویش از نظر استعدادها و سرمایه های خاصی که در هر یک از زن و مرد وجود دارد. نوع دیگر خویشتن شناسی اخلاقی است، که شناخت خویشتن در این مرتبه مربوط می شود به شناخت صفات، استعدادها و ملکات اخلاقی.

از دیدگاه دینی خودسازی منوط به خداشناسی است و خداشناسی در پرتو خودشناسی قابل تبیین است: خودشناسی، خداشناسی، خودسازی.

شناخت انسان از ابعاد شخصیتی اش، منجر به کسب اطلاع از اموری می شود که به نحوی خارج از وجود او در عین حال مرتبط با او است. برای انسان (در خودشناسی)، سه وضعیّت متصور است:

1- سرآغاز و این که از کجا آمده است.

2- وضعیت کنونی و این که چه باید بکند.

3- سرانجام و این که به کجا خواهد رفت. (3)

منظور از این که انسان باید خود را بشناسد، این است که: باید وضعیت های حاکم بر وجودش را بررسی کند. البته وضعیت های مذکور خارج از وجود انسان و در مقابل آن نیست، بلکه در واقع سیر رو به تحول وجود خود انسان است. اگر بخواهد و موضع وجودی خویش را در این عالم مشخص کند، ناچار است ابتدا تا انتهای سیر وجود خویش را بشناسد. شناخت مراحل سه گانه حاکم بر سیر و وجودی انسان دو فایده دارد:

1- شناخت کل وجود خویش.

2- تأثیر هر یک از مراحل در شناخت مراحل دیگر.

در دیدگاه و آموزه های دینی، شناخت مراحل تکوینی بُعد مادی انسان، دیدگاه او را نسبت به خود متحول می کند. تعابیری که قرآن مجید برای بیان جنبه مادی انسان به کار برده است، عبارتند از: خاک، (4) گل، (5) گل چسبنده، (6) لجن متعفن، (7) نطفه، (8) آب جهنده (9) و لخته خون. (10)

آگاهی انسان از وضعیت ابتدایی اش او را واقع بین و دیدگاه او را معقول می کند و وی را از غرور و تکبر و خود بزرگ بینی باز می دارد. از نظر قرآن یکی از عوامل کفر، شرک و انحراف، بی اطلاعی از سر آغاز خلقت و قدرت خداوند در آفرینش موجودات است. (11)

به این جهت قرآن ما را به تفکر در وضعیت آفرینش انسان ترغیب می کند. (12) تا خود را بشناسیم و برای انجام تکالیف محول در دنیا آماده شویم.

با توجه به این که بعضی آیات دلالت بر عظمت انسان دارد و او را برگزیده و خلیفه خداوند و مسجود فرشتگان بر می شمرد، اما آیاتی دیگر آدمی را ضعیف، عجز و حریص توصیف می کند، آگاهی و شناخت انسان از چگونگی خلقت و جایگاه خویش که هم استعداد ترقی و رشد در او وجود دارد و هم امکان انحراف و طغیان، باعث می شود دست به انتخاب صحیح بزند. این خودشناسی، شناخت استعداد و توانایی یا خودشناسی خلقتی است. خودشناسی خلقتی مقدم بر خداشناسی و خداشناسی مقدم بر خودسازی است.

پس از آگاهی از سرآغاز و مرحله اولیه سیر وجودی خود می توانیم به معرفت آفریننده خود دست یابیم، زیرا انسان وقتی خود را موجودی ضعیف و حقیر دانست و وابستگی خویش را به قدرتی لایزال احساس کرد، راهی به سوی معرفت خدا فراروی او باز می

شود. بنابراین خودشناسی از این جهت (از جنبه ارتباط با مبدأ و شناخت آن)، مقدمه و زمینه ای برای خداشناسی است. این دو پشتوانه اطلاعاتی (شناخت خود و خدا)، توشه راه انسان در وضعیت کنونی است و او را برای خودسازی آماده می کند. بنابراین خودسازی به طور مستقیم بر شناخت وضعیت موجود و اطلاع از انگیزه ها، حالات و رفتار انسان در این وضعیت موقوف است. اما زمانی خودشناسی ضامن خودسازی خواهد بود که با شناخت مرحله سوم سیر وجودی یعنی معاد و سرانجام زندگی، کامل شود.

در این صورت، هیچ نقطه ابهام و ضعفی در فراهم کردن زمینه برای خودسازی و بنای شخصیت معنوی وجود نخواهد داشت و چنانچه ضعفی وجود داشته باشد، از ناحیه گرایش ها و دل بستگی ها است، نه از ناحیه شناخت ها. (13)

نتیجه:

1- خود شناسی صرفاً در بُعد اخلاقی مطرح نمی شود، بلکه شامل تمام ابعاد وجودی (اعم از مادی و معنوی) است، اگر چه نتیجه آن صرفاً اخلاقی و معنوی است، چرا که انسان برای گزینش مناسب در بُعد روح و روان، ناچار است خود را به طور کامل بشناسد.

2- خودشناسی امری درونی نیست، بلکه کسب اطلاعاتی برای شناخت هر چه بیشتر خود می باشد که دارای سه مرحله است:

الف) خودشناسی خلقتی، یعنی شناخت استعدادها و کار رفته در آفرینش انسان و کیفیت تکوین او.

ب) خودشناسی دنیوی، یعنی شناخت موقعیت و جایگاه خود در دنیا.

ج) خودشناسی اخروی یعنی شناخت سرانجام حیات خود.

3- خودشناسی خلقتی مقدم بر خداشناسی و خداشناسی مقدم بر خود سازی است.

4- ثمره خودشناسی و خداشناسی در خود سازی و تربیت خویش ظاهر می شود.

بنابراین بدون شناخت انسان به موضوع های تربیتی، امکان گذشتن از وضعیت موجود (در انسان) و رسیدن به وضعیت مطلوب امکان نخواهد داشت.

نکته: انسان ها در وجدان ناخودآگاه خویش، از این معرفت (خودشناسی) کم و بیش بی بهره نیستند، چنان که آیه سی ام سوره روم به آن اشاره شده است، ولی اکثر مردم در وجدان خود آگاه خویش از آن غافل اند. به عبارتی: بیشتر مردم، آگاهی به وجدان و احساس فطری خویش ندارند و به اصطلاح علم به علم ندارند.

یکی از موضوعاتی که در خودشناسی و شناخت انسان مهم است، کمال خواهی است چرا که انسان طالب کمال است و عامل فطرت نیز او را به سوی کمال دعوت می‌کند، چرا که تا انسان کمال خویش را نشناسد، از تهذیب نفس و خودسازی باز می‌ماند. یکی دیگر از موضوعات مهمی که در خودشناسی و ارتباط و تقرّب به خداوند نقش دارد، جاودانگی است، یعنی انسان دوست دارد که به حیات جاودان برسد، چرا که انسان از مرگ ترس دارد، زیرا خیال می‌کند که با مرگ، زندگی اش به پایان می‌رسد. برای او زندگی از هر چیزی عزیزتر است و بالاتر از این آرزوی رسیدن به حیات ابدی است و این مهم در اطاعت خداوند (و با خودشناسی و خداشناسی - خودسازی) رقم می‌خورد.

موانعی را می‌توان بر سر راه خودشناسی، در درون خویش یافت و آنها را برطرف کرد، چرا که نخستین گام برای درمان بیماری‌های روحی و جسمی، شناخت بیماری‌ها است. مرحوم فیض کاشانی برای پی بردن به عیوب خویش چهار راه ذکر می‌کند: اوّل این که انسان به سراغ استادی برود که آگاه به عیوب نفس و خفایا و آفات اخلاقی باشد.

دوم: دوست راستگویی را پیدا نموده و او را مراقب خویش کند تا احوال و افعال او را مورد بررسی دقیق قرار دهد.

سوم: انسان عیوب خویش را از زبان دشمنانش بشنود، چرا که دشمنان با دقت مراقب عیوب و لغزش‌های انسان هستند.

چهارم: انسان با مردم معاشرت نموده و صفات نکوهیده‌ای را که می‌بیند، در مورد خودش نیز بررسی کند و ببیند که آیا این صفات نکوهیده در او هست؟ (14)

پی‌نوشت‌ها:

(1) مائده (5) آیه 105 و سوره‌های فضلت (41) آیه 53 و ذاریات (51) آیه 21 و حشر (59) آیه 19.

(2) بحارالانوار، ج 2، ص 32، حدیث 22.

(3) علی (ع) فرمود: "رحم الله امرء عرف من أين و فی أين و إلى أين؛ خدا رحمت کسی را که بداند از کجا آمده و در کجا قرار گرفته است و به سوی کجا می‌رود". ر.ک: درآمدی بر تعلیم و تربیت، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ص 110، چاپ تهران.

- (4) حج (22) آیه 5.
- (5) انعام (6) آیه 2.
- (6) صافات (37) آیه 11.
- (7) حجر (15) آیه 26.
- (8) فاطر (35) آیه 11.
- (9) طارق (86) آیه 5 و 6.
- (10) علقه (96) آیه 1 و 2.
- (11) انفطار (82) آیه 6 و 7.
- (12) یس (36) آیه 77.
- (13) دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، اهداف تربیت از دیدگاه اسلام، ص 139 - 110، با اقتباس و تخلص.
- (14) محجه البيضاء، ج 5، ص 112 - 114

منابع مطالب:

اخلاق عملی: ص 57-49؛ ملا احمد نراقی، معراج السعاده؛ ص 10 _ 7؛ اهداف تربیت از دیدگاه اسلام، از دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ص 129 - 106؛ آیت الله مصباح یزدی، به سوی خودسازی، ص 29 - 13 و 188 و 178؛ محمد باقر حجتی، روان شناسی اسلامی، ص 435 - 420؛ میزان الحکمه، ج 3، ص 1883 - 1876؛ محمد علی سادات، اخلاقی اسلامی، ص 135 - 127.

چرا نباید در ذات خدا فکر کرد؟

آن چه را انسان میتواند با مراجعه به فطرت و وجدان و برهانهای عقلی درک کند اصل وجود خدا و صفات کمال اوست یعنی هر انسان باشعور وقتی که این جهان وسیع را با این نظم دقیق و اسرار شگفت‌انگیز دید، به حکم فطرت و عقل میباید که آفریدگاری عالم و توانا و حکیم این جهان را خلق کرده است و همین مقدار برای اصل اعتقاد به خدا کافیست .

البته هر چه بیشتر به آثار علم و قدرت و حکمت خدا برخورد کند، یقین او محکم‌تر و خلل ناپذیرتر میشود.

به علاوه هر چه در راه عمل به وظیفه انجام دستورات الهی بیشتر کوشا باشد، معرفت و شناسایی او نسبت به خدا زیادتیر و محکم‌تر میشود؛ تا آنجا که امام علی(ع) میفرماید:

"ما رأيت شيئاً الا وقد رأيت الله معه" یعنی هیچ چیز را ندیدم مگر آنکه خدا را هم با او دیدم. یکی از معانی این است که یک یک موجودات دلیل بر وجود خدای متعال است.

بنابراین، اینکه میگویند خدا را با دلیل و برهان بشناسید، معنایش این نیست که به کنه ذات یا صفات او پی ببریم، بلکه همین مقدار که به اصل وجود و صفات و کمال او پی ببریم، کافیت و سعادت دنیا و آخرت ما را تأمین میکند و اصولاً خدا و صفات او که عین ذات اوست نامحدود است و برای آن حد و انتهایی فرض نمیشود. ولی جز او همه‌ی موجودات محدود هستند از این جهت هیچکس نمیتواند کنه ذات و صفات او را درک کند؛ زیرا محدود نمیتواند نامحدود را درک کند، فی المثل همانطور که یک کاسه گنجایش آب دریا را ندارد بشر محدود هم نمیتواند به کنه ذات نامحدود خدای جهان پی برد.

همین برهان در کلمات پیشوایان دین هم وارد شده است که فرموده‌اند: "کَلَّمَا مَيَّرْتُمُوهُ بَاوْهَامِكُمْ فِي ادْقٍ مَعَانِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مِثْلَكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ" (1) یعنی هر چه در ذهن شما بیاید و آن را تصور کنید در باریک‌ترین جلوه‌ها و مفهومی‌های آن خدا نیست بلکه او هم مخلوقی مثل شماست که در وجودش احتیاج دارد و برگشت وجود او به شما است.

اکنون که با این برهان واضح فهمیدیم که درک ذات خدای تعالی نامحدود برای بشر محدود ممکن نیست معنای روایاتی که از پیامبر و ائمه (علیهم السلام) در این باره رسیده است به خوبی روشن میشود که فرموده‌اند: درباره‌ی ذات خدا فکر نکنید (که به جایی نمیرسید بلکه از این راه ممکن است شیطان سوء استفاده کرده و شما را منحرف سازد). اما درباره‌ی نعمتها و آثار عظمت او فکر کنید (تا هر ساعت به معرفت و ایمان شما افزوده گردد). (2)

ولی معنای این قبیل روایات این نیست که در بحث خداشناسی وارد نشوید، بلکه همان طوری که توضیح داده شد، بحث درباره‌ی خدا وجود او و صفات او در حد خود لازم است اما کسی نباید توقع داشته باشد که بر کنه ذات خدای جهان پی برد.

بر همین اساس پیشوایان دینی مردم را از تفکر در ذات الهی منع کرده‌اند؛ به این علت که پی بردن به کنه ذات الهی، امری محال و غیر ممکن است. از این رو تلاش در این راه، چیزی جز حیرت و سرگردانی در پی نخواهد داشت. این امر همانند این است که بخواهیم، تمام ابعاد یک اقیانوس بی کران را، از ساحل آن با دو چشم خود مشاهده

کنیم. در واقع رسیدن به ذات نامحدود الهی و درک حقیقت آن برای ما که موجودات محدود هستیم، امری محال و ناممکن است. برای درک یک حقیقت باید احاطه به آن یافت و احاطه موجود محدود (انسان) بر ذات نامحدود (خداوند) محال و ناشدنی است.

خلاصه سخن: با توجه به این که درک کنه ذات خداوند محال و غیر ممکن است و تلاش در این زمینه چیزی جز حیرت و سرگردانی در پی ندارد، بزرگان دین ما را از این امر باز داشته و به جای آن ما را به تفکر در آثار وجودی خداوند و مطالعه نظام حاکم بر هستی دعوت کرده‌اند.

بنا بر این، اندیشه آزاد است؛ ولی اندیشیدن پیرامون موضوعاتی که هیچ نتیجه‌ای عاید انسان نمیکند، کاری منطقی نیست و جز تحیرو سرگردانی نتیجه ایندارد؛ تفکر درباره ذات خداوند و چگونگی آن نیز از همین مقوله است؛ چنانکه تفکر درباره ذات هستی نیز چنین میباشد.

پی‌نوشت‌ها:

1. بحارالانوار ج 66 ص 292

2. اصول کافی، ج 1، ص 93.

چرا هیچ گاه خداوند قابل دیدن نیست؟

خداوند متعال قابل رویت نیست. این صفت، یکی از بحث‌انگیزترین صفات سلبی است و درباره آن اختلاف شدیدی وجود دارد. متکلمان امامیه و معتزله معتقدند که خداوند، نه در دنیا و نه در آخرت، قابل رویت حسی نیست. در مقابل، مجسمه، که خداوند سبحان را جسم و دارای جهت می‌شمارند، رویت حسی او را، به طور مطلق (چه در دنیا و چه در آخرت) ممکن می‌دانند.

اهل حدیث و اشاعره نیز رای میانه‌ای را برگزیده، و بر این باورند که در آخرت مومنان می‌توانند خداوند را با چشمان خود مشاهده کنند. اشعری در این باره می‌گوید: ما معتقدیم که خداوند در آخرت با چشم دیده می‌شود، آن چنان که قرص کامل ماه در شب بدر دیده می‌شود و مومنان او را می‌بینند. (1)

با توجه به اینکه هر یک از فرق یاد شده کوشیده اند، علاوه بر اقامه ادله عقلی و نقلی بر مدعای خود، به نقد ادله گروه مخالفت پردازند، بحث ((رویت)) به مبحثی مفصل و گسترده تبدیل شده است.

البته، یادآوری این نکته لازم است که محل نزاع در این بحث، خصوص رویت حسی خداوند به مدد قوه باصره و عضو حسی آن، یعنی چشم است. اما اگر مقصود از رویت، نوعی شهود قلبی و ادراک باطنی باشد، هیچ بحث و گفتگویی در امکان آن نیست و وقوع چنین رویت و مشاهده ای که از آن به ((رویت قلبی)) در مقابل ((رویت حسی)) تعبیر می کنیم هم در دنیا و هم در آخرت، ممکن خواهد بود. البته، با مراجعه به سخنان اشعریان متأخر، روشن می شود که آنان، با توجه به وضوح امتناع نظریه رویت حسی، تلاش کرده اند که معانی دیگری برای رویت پیدا کنند. فی المثل گفته اند که محل بحث، رویتی حسی است که نیازی به رودرویی (مقابله) ندارد و مستلزم قرار گرفته مرئی (یعنی خداوند) در جهت و مکان نیست.

برخی نیز مدعی شده اند که خداوند، در روز رستاخیز، همان حالتی را که برای عقول مومنان در ارتباط با مشاهده باطنی نور وجود الهی حاصل است، برای چشمان آنان نیز ایجاد می کند! (2)

به هر تقدیر، تفاسیر متأخر اشعریان از رویت خداوند یا در نهایت به رویت قلبی می گردد یا به مفهومی می انجامد که نامعقول و غیر قابل تصور است. (3) ادله عقلی گوناگونی بر امتنان رویت اقامه شده است که در اینجا به دو دلیل اشاره می کنیم:

- 1- رویت حسی یک شی مستلزم آن است که شی مزبور در مقابل چشمان ما قرار گیرد و لازمه چنین مقابله و مواجهه ای قرار گرفتن آن شی در جهت خاصی است. بنابراین، مرئی بودن مستلزم جهت داشتن است، حال آنکه خداوند متعال، همانگونه که گفتیم، از داشتن جهت و مکان منزّه است. بنابراین، رویت حسی خداوند ممکن نیست.
 - 2- اگر خداوند قابل دیدن باشد، یا تمام ذات او یک جا دیده می شود و یا آنکه رویت ما به بخشی از ذات تعلق می پذیرد. فرض دوم آشکارا باطل است، زیرا مقتضی ترکیب در ذات است، اما فرض اول نیز معقول نیست، زیرا لازمه آن محدود بودن ذات الهی است، در حالی که، ذات خداوند نامحدود و غیر متناهی است.
-
-

پاورقی:

1- برای مطالعه تفاسیر دیگر بنگرید به: سبحانی، محاضرات فی الالهیات، صص 206 - 204.

2- ((تظن ان يفعل بها فاقره)).

3- در حدیثی از امام رضا (ع) آمده است که در تفسیر آیات 22 و 23 سوره قیامت فرمود: یعنی مشرفه تنتظر ثواب ربها. (یعنی، چهره های آنان نورافشانی می کند در حالی که در انتظار پاداش پروردگارشان به سر می برند) شیخ صدوق، التوحید، باب 8، حدیث 19.

چرا به خدا نیاز داریم؟

درباب توحید ذاتی و وحدت حقیقی خداوند، بیان شده است که: تنها هستی مستقل، وجود بی نهایت خداست و غیر خداوند، همه، موجوداتی در طول هستی او، فقر محض و عین ربط به او هستند و هیچ موجودی در عرض وجود خداوند و مستقل از او نیست؛ لذا هر چه در هستی موجود شود، اعم از ذوات و شؤون آنها و حتی افعال اختیاری انسان، همه در حقیقت از خداوند و عین احتیاج به او هستند. بر این اساس، در فلسفه گفته می شود: «لا مؤثر فی الوجود الا الله» و خداوند، فاعل حقیقی تمام افعال شمرده می شود.

بنا بر این چون انسان موجودی ممکن الوجود است و در جای خود ثابت شده است که وجود ممکن عین فقر است نه موجودی است که فقر و نیاز باری او ثابت باشد نیاز به موجودی به نام واجب الوجود دارد که ما از آن تعبیر به خدا می کنیم. چرا باید برای خدا کار کرد؟

کار آموز عزیز شکی نیست که خداوند به عمل ما نیازی ندارد. قرآن مجید می فرماید «انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید؛ شما به خدا نیازمندید و خدا بی نیاز ستودنی است». (1) امام علی می فرماید: «خداوند مخلوقات را آفرید، در حالی که از اطاعتشان بی نیاز و از پیامد سوء نافرمانی آنها در امان بود». (2)

آن چه برای رضای خدا انجام می دهیم، سود و نفع آن برای خودمان است. پس ما به خدا نیاز داریم، چون تکامل مادر قرب و نزدیکی به او است.

البته قرب و بُعد مکانی و زمانی در مورد خدا بی معنی است. خداوند هیچ نسبتی با زمان و مکان ندارد، بلکه منظور قرب معنوی است. راه رسیدن به قرب پروردگار، بندگی و عبادت است قرآن مجید فلسفه آفرینش را عبودیت می داند: «ما خلقت الجنّ و الانس الاّ

لیعبدون؛ جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا عبادت کنند» (3).
از آیه استفاده می‌شود تنها راه رسیدن به هدفی که خداوند از خلقت ما منظور داشته، عبادت و پرستش است. عبادت یعنی انسان همه کارها و رفتارهای خود را به انگیزه اطاعت خداوند برای رضای او و قربه الی الله انجام دهد.
اصولاً هیچ کار اختیاری انسان بدون نیت و انگیزه انجام نمی‌گیرد. البته انگیزه‌های فاعل، متنوع و گوناگون است. اگر کاری برای خدا نباشد، برای انجام آن، انگیزه دیگری باید داشته باشد که می‌توان به چند نوع تقسیم کرد: بعضی از انگیزه‌ها برای تأمین نیازمندی‌های مادی و بعضی برای ارضای عواطف اجتماعی است، حتی عوامل مختلفی در ایثار و از خود گذشتگی انسان مؤثر است، مانند ارضای عواطف، کمال جویی، شهوت طلبی و غیره. (4) اگر عمل با انگیزه الهی صورت نگیرد، هر چند به انگیزه انسان دوستی و عاطفی انجام شود، آدمی را به کمال نهایه نخواهد رساند.
نکته دیگر آن است که عمل با انگیزه الهی، رنگ جاودانگی به خود می‌گیرد. قرآن مجید می‌فرماید: «ما عندکم یُنْفَد و ما عند الله باق؛ هر چه نزد شما است، در معرض نابودی است و آن چه نزد خدا است، باقی و ماندگار است» (5).
عقل و منطق حکم می‌کند انسان کارش را به گونه‌ای انجام دهد که ماندگار و زوال ناپذیر باشد.

نکته دیگر: کسی که کارش برای خدا انجام می‌دهد، خود را از پیرامون محور «خویش» آزاد می‌کند، در نتیجه از خودخواهی که ریشه مفاسد است، در امان می‌ماند و پرتو دید او گسترش می‌یابد و قدرت فکر و عقل و تدبیر و درک و تشخیص او تقویت می‌گردد.

پی نوشت:

- 1 - فاطر (35)، آیه 15.
- 2 - نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه 184.
- 3 - ذاریات (51)، آیه 56.
- 4 - محمد تقی مصباح، اخلاق در قرآن، ج 1، ص 115، با تلخیص.
- 5 - نحل (16)، آیه 96.

چرا باید خدا را شناخت؟

برای تبیین لزوم شناخت خدا دوگونه دلیل خدمت شما کار آموز گرامی می توان ارائه داد: دلایل نظری و عملی.

دلایل نظری لزوم شناخت خدا :

دست کم دو عامل درونی انسان را به سوی شناخت خدا و معرفت به او سوق می دهد.

1 - عامل عقلانی: انسان در مسایل گوناگون به فکر خود متوسل می شود. پیرامون موضوعی، از ابعاد گوناگون می اندیشد. وجود این استعداد تحلیلی و منطق عقلانی، می طلبد دربار؟ خدا نیز بر اساس عقل و منطق بیندیشد.

انسان بر آن است به نیروی عقل و منطق خود، علت اصلی وجود جهان شگفت را

دریابد و خدایی را که آفریننده هستی و سازنده جهان است شناسد. (1)

"متکلمان و اندیشمندان اسلامی، از دیر زمان برای اثبات لزوم گام نهادن در طریق خداشناسی بردو اصل تکیه کرده اند:

أ) دفع ضرر محتمل: هر خردمندی این احتمال را می پذیرد که در صورت عدم پیروی از دین دچار کیفر و عذاب می شود. از آن جا که عقل جلوگیری از زیان ناشی از کیفر حتی احتمالی را لازم می شمارد، واجب است آدمی در مورد وجود خدا و اوصاف او جست و جو کند تا در صورتی که واقعاً خدایی وجود داشته و دعوت پیامبران راست باشد، بتواند با پیروی از آنان، خویش را از عذاب الهی برهاند.

ب) وجوب شکر منعم: شکی نیست نعمت های فراوانی که از آن بهره مندیم، از سوی منعمی یه ما اعطا شده است و از سوی دیگر عقل، سپاسگذاری از بخشنده نعمت را لازم می شمارد. از آن جا که سپاسگذاری از یک موجود بدون شناخت او ممکن نیست، عقل حکم می کند باید در مسیر شناخت نعمت دهنده حقیقی (خداوند) گام بردارد. (2)

2 - عامل روانی: آدمی به گونه ای آفریده شده که به طور طبیعی به وجود خدا توجه دارد. احساس وجود آفریننده جهان انسان را برای جستجوی خالق و شناخت اوصاف او سوق می دهد. از سوی دیگر، انسان موجودی است که از دو حقیقت ترکیب یافته است: روح و جسم. انسان به واسطه جنبه جسمی به مادیات گرایش دارد و به دنبال آن می رود، ولی جنبه روحی را، گرایش به مادیات نمی تواند اقتناع کند.

سیر این که هر چه انسان هر گونه لوازم مادی را برای خویش آماده می سازد، باز عطش افزون طلبی در او تسکین نمی یابد، به همین دلیل است. (3) روح مجرد و غیرمادی انسان تنها با شناخت خداوند که مجرد مطلق است و گرایش و ارتباط با او آرامش

می‌یابد.

به دیگر بیان: جهان منهای خدا، کالبدی است بی روح و بی شعور و بی هدف. کسانی که خدا را نمی‌شناسند و جهان بینی مادی دارند، هستی را پوچ، بی معنی و فاقد هدف می‌پندارند، در نتیجه می‌گویند. انسان و زندگی او و همه عملکردهایش فاقد مفهوم و بی معنی و بی هدف است.

لزوم شناخت خدا از بُعد عملی

شناخت خدا برای شناخت راه صحیح زندگی، ضروری است، زیرا شناخت خدا و ایمان و ارتباط با او، تمامی زندگی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و راه مشخصی را پیش پای او می‌گذارد. نیز آثار فردی و اجتماعی بزرگی را در زندگی به وجود می‌آورد. برخی آثار شناخت و اعتقاد به خدا عبارتند از:

1 - شناخت خود:

انسان اگر خدا را بشناسد، خود را نیز خواهد شناخت. در واقع خودشناسی واقعی آن است که بداند: از کجا آمده، برای چه آمده، به کجا و به سوی چه کسی خواهد رفت. زمانی به پاسخ این سؤالات دست خواهد یافت که خدا یعنی مبدأ آفرینش و آن را که بازگشت همه به سوی او است، شناخته باشد.

2 - رهایی از احساس پوچی و پوچی گرایی :

آنان که معتقد به خدا هستند، چون خداوند را "حکیم" می‌دانند، نه تنها زندگی را هدفمند و آفرینش را برای رسیدن به هدفی مشخص می‌دانند، بلکه معتقدند آفرینش هرچیز در ارتباط با نظام هستی هدفمند است.

کسانی که به دلیل فقدان شناخت خدا، از او دور شده‌اند، به جای آن که "هدف زندگی" را کشف کنند و فلسف? حیات را بیابند، ناگزیرند هدفی برای آن "جعل" کنند، روشن است چنین هدفی نمی‌تواند واقعی باشد و ریشه در نظام هستی داشته باشد.

3 - آرامش روحی:

کسی که خدا را به عنوان مبدأ هستی نمی‌شناسد، معاد را نیز باور ندارد. نتیجه طبیعی این بیش آن است که از یک سو نگران از دست دادن چیزهایی است که دارد؛ از دیگر سو، در حسرت چیزهایی است که ندارد. به دیگر سخن از یک طرف تمام آرزوها و آرمان آدمی را در دنیا میداند و از طرف دیگر، دنیا را امری پایان پذیر و موقت می‌شناسد.

از این رو گفته اند "هیچ شربتی تلخ‌تر از تفکر مادی و خدا ناباوری در کام انسان

ریخته نشده است".

هم چنین زندگی برای او بی معنا خواهد بود. با خود می‌گوید: یعنی چه که انسان به دنیا آید و بمیرد و نابود شود! در ضمن آینده برای او مبهم و تاریک است و دین موجب ترس و وحشت در وجود آدمی می‌شود. اما کسی که خدا را می‌شناسد و ایمان به مبدأ و معاد دارد، اولاً: چون خدا خواست؟ فطرت او است و در عمق دل و جانش نهفته است، از طریق ارتباط روحی با او به آرامش عمیق توأم با رضایت و خشنودی نایل می‌گردد. ثانیاً دنیا معبود او نیست و تمام امید و آرزویش در آن قرار داده نشده تا برای از دست رفتن آن در اضطراب و تشویش باشد. او با توکل به خدا و دل بستن به عنایان و تقدیراتش، آرامش روحی می‌یابد. میزان آرامش روحی افراد معتقد به متناسب با میزان شناخت و معرفت و ایمان و پیوند قلبی‌اش با خدا است. اگر می‌بینیم بسیاری از خداپرستان فاقد آرامش روحی هستند، به دلیل ضعف معرفت و کم سو بودن چرا ایمان و توکل آن‌ها است.

3 - شکوفایی احساس تعهد و مسئولیت:

کسی که باورش به خدا ریشه در معرفت و شناخت دارد، می‌داند که همه کارهای ریز و درشتش در محضر و منظر خدا و تحت نظارت او است. هر قصد و نیتی که در دارد و هر نیکی و بدی که انجام می‌دهد، در دفتر هستی ثبت می‌شود و بابت هم؟ آن‌ها باید در پیشگاه خدا حساب پس دهد. بدیهی است که چنین شناخت و برداشتی، احساس مسئولیت را به طرز عمیقی در وجودش بر می‌انگیزاند. هر چه شناخت و ایمان و پیوند قلبی با خدا افزون‌تر باشد، احساس تعهد و مسئولیت وی در قبال نفس خویش و جامعه انسانی به عنوان "فعل و خلق خدا" و آیت و اثر تجلی نور معبودش بیشتر می‌شود.

4 - پرورش و فعلیت یافتن عواطف انسانی:

بحران عاطفی موجود در غرب که یکی از نویسندگان (4) آمریکایی آن را "طاعون رو به گسترش" می‌نامد، ثمر؟ عدم شناخت خدا و دوری از او و معنویت است. روابط سرد و بی‌روح و ماشینی که باعث شده نه دلی در محبت دوستی بتپد و نه کسی است که پاسنخگوی محبت‌های او باشد. هر کسی تنها به فکر خویش و بس، چه دلیلی جز در حاشیه قرار دادن معنویت و خدا در زندگی دارد؟! همنشینی و همبازی شدن با حیوانات و سرگرم شدن با سینما، تئاتر و انواع فیلم‌ها و ...

همه میو؟ دوری از خدا و برای پرکردن خلأ عاطفی و احساس تنهایی است. شناخت و آشنایی با خدا سبب می‌شود انسان‌ها از روی مهر و محبت به هم نزدیک شوند و پیوند قلبی و عاطفی میان آن‌ها ایجاد شود. علاوه بر چهار مورد مذکور ظلم ستیزی، طاغوت شکنی، فرار از تملق و چاپلوسی، عزت نفس و دوری از تواضع و ذلت در برابر صاحبان زر و زور و تزویر، و غیر این‌ها، که همگی نشانه کمال و وارستگی انسان است، از فواید و نتایج خدا شناسی است. عقل حکم می‌کند برای نیل به مقام "انسانیت" باید خدا را شناخت. پی نوشت‌ها:

- 1 - منطق خداشناسی، آیت الله حسین نوری، ص 11 - 10.
- 2 - جمعی از نویسندگان، معارف اسلامی، نشر معارف، ج 1، ص 40.
- 3 - در راه حق، پرسش‌های پیرامون خدا و ایمان، کتاب ش 6، ص 127.
- 4 - آلوین تافلر، موج سوم، ص 9.

چرا در این دنیا بعضی غرق در نعمت و بعضی غرق در مشکلات اند؟ چرا همه به طور مساوی از نعمت‌های خداوند سهم نمی‌برند؟ این عادلانه است؟

اختلاف مردم از نظر نعمت‌های ظاهری، جهات مختلفی دارد:

1- بعضی از تفاوت‌ها معلول ستم و تجاوز افراد نسبت به حقوق دیگران است. این تفاوت‌ها ظالمانه و غیر منطقی است و با از بین رفتن نظام طبقاتی و گسترش عدالت اجتماعی از میان خواهد رفت. هیچ گاه اسلام و قرآن این گونه تفاوت‌ها را تأیید نکرده است، زیرا بر اساس استعمار و استثمار صورت گرفته و آن‌ها را نمی‌توان به حساب دستگاه آفرینش گذارد. حتی خداوند از آن‌ها نهی نموده و برای تأمین برابری و حقوق انسان‌ها و توزیع عادلانه ثروت‌ها، احکام و قوانین بسیاری را تشریح نموده است که متأسفانه بسیاری از انسان‌ها از این تکالیف غفلت می‌کنند. هم چنین نباید از نظام نا عادلانه اقتصادی و موارد دیگری که مربوط به خود بشر می‌شود غافل بود و آن‌ها را به حساب خداوند گذاشت.

این گونه اختلافات ربطی به عدالت خداوند ندارد.

2- تفاوت بهره مندی انسان‌ها در برخی موارد دیگر معلول کار و تلاش خود انسان‌ها

است و قانون خلقت بر آن نهاده شده که هر کسی به اندازه سعی و تلاش خود بهره مند شود. مطمئناً کسی که به تنبلی خو کره باشد به دنبال کسب روزی حلال بر نیاید نمی تواند مانند دیگران از نعمت های دنیوی بر خوردار شود و کسی که کار و تلاش بیشتر می کند نیز بهره بیشتری نصیب آن خواهد بود.

3- قسمتی دیگر از تفاوت ها، طبیعی و لازمه آفرینش انسان است، یعنی هر قدر اصول عدالت در جامعه انسانی رعایت شود، باز همه انسان ها از نظر استعداد و هوش و انواع ذوق و سلیقه ها یکسان نخواهند بود.

استاد مطهری می گوید: «معنای عدالت این نیست که همه مردم از هر نظر در یک حد و یک مرتبه و یک درجه باشند. جامعه خود به خود مقامات و درجات دارد و در این جهت مثل پیکر است.

وقتی که مقامات و درجات دارد، باید تقسیم بندی و درجه بندی شود. راه منحصر، آزاد گذاشتن افراد و زمینه مسابقه را فراهم کردن است. همین که پای مسابقه به میان آمد، خود به خود به موجب این که استعدادها در همه یکسان نیست و به موجب این که مقدار فعالیت ها و کوشش ها یکسان نیست، اختلاف و تفاوت به میان می آید. یکی جلو می افتد و یکی عقب می ماند» (1)

باید دانست معمولاً بخشش های الهی و استعدادها آن چنان تقسیم شده اند که هر کسی قسمتی از آن ها را دارد، یعنی کم تر کسی پیدا می شود که همه نعمت ها را یک جا داشته باشد.

از این رو قرآن مجید می فرماید: «ما معیشت آن ها را در حیات دنیا میان آنان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم، تا آن ها یکدیگر را به کار گیرند و به یکدیگر خدمت نمایند» (2).

میدان مسابقه و رقابت عادلانه باید برای همه باز باشد که این نیز مربوط به انسان ها است.

«برای به وجود آمدن یک جامعه کامل، نیاز به استعدادها و ذوق ها و ساختمان های مختلف بدنی و فکری است، اما نه به این معنی که بعضی از اعضای پیکر اجتماع در محرومیت به سر برند و یا خدمات آن ها کوچک شمرده شود و یا تحقیر گردند، همان طور که سلول های بدن با تمام تفاوتی که دارند، همگی از غذا و هوا و سایر نیازمندی ها به مقدار لازم بهره می گیرند» (3)

ممکن است گفته شود چرا خداوند نظام خلقت را طوری بنا نکرد که بشر بدون این

تفاوت‌ها، به زندگی اجتماعی خود ادامه دهد. در پاسخ، قرآن مجید به یکی از اسرار مهم تفاوت‌ها اشاره کرده و آن آزمایش الهی است.

خداوند می‌فرماید: «او کسی است که شما را جانشینان در زمین قرار داد و بعضی را بر بعضی دیگر درجاتی داد، تا شما را به آن چه در اختیارتان قرار داده بیازماید.» (4)

تفاوت‌ها برای این است که معلوم شود انسان چگونه از امکانات خدادادی بهره‌برداری می‌کند. اگر نابرابری‌ها نبود، زمینه امتحان از میان می‌رفت.

بعضی افراد با نعمت و گروهی دیگر با نعمت و تنگدستی آزمایش می‌شوند. مطمئناً آنان که بیشتر نعمت استعداد و توانایی دارند، بیشتر مورد سؤال و درخواست می‌شوند و باید بیشتر پاسخگو باشند.

3- نکته سوم آن که خدا مصلحت بندگانش را بهتر از خود آنان می‌داند. چه بسا کسانی که دوست دارند از نظر زندگی در رفاه باشند، ولی پروردگار صلاح آنان را در این امر نمی‌بیند، همان طوری که قرآن مجید می‌فرماید: «چه بسا شما را چیزی خوش نیاید، در حالی که خیرتان در آن است و یا چیزی را دوست داشته باشید، در حالی که شرّتان در آن است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.» (5)

پس اگر انسان نهایت تلاش خود را به کار گرفت، اما درها را به روی خود بسته دید باید بداند در این امر مصلحتی بوده است. چه بسا کسانی هنگامی که ثروتمند شدند، خدا را فراموش کردند. از این رو قرآن کریم می‌فرماید: «اگر خداوند روزی را برای تمام بندگانش گسترش دهد، در زمین طغیان و ستم می‌کنند» (6).

گاهی ثروت بی حساب و رفاه، یک مجازات الهی است. پس نه نعمت ظاهری نشانه محبت الهی است و نه نعمت و بلا نشانه بی‌اعتنایی خدا به بنده است، بلکه این دو برای افراد مختلف، حکم متفاوتی دارد و عدالت با حکمت الهی همواره مقرون است و یکی فدای دیگری نمی‌شود، بنابراین، نکته مهم در سرتاسر این موضوع آن است که نگاه خود را به زندگی در این جهان نباید محدود کنیم. این بخش از زندگی را باید در پیوست با بخش عظیم‌تر از زندگی و حیات جاودانه و عالم برتر و حقیقی‌تر نگاه کنیم. اگر نگاه ما به زندگی محدود به دنیا بود، اشکال از تفاوت‌ها در این دنیا به جا بود، در حالی که هر چیزی در دنیا، آزمایشی برای انسان است که در عالم دیگر نتیجه آن را خواهیم دید و همان گونه که خداوند فرموده است: «خداوند زندگی و مرگ را آفرید تا شما را بیازماید که کدامین بهترین در عمل خواهید بود.» (7)

پاورقی :

1) استاد مطهری، بیست گفتار، ص 109.

2) زخرف (43) آیه 31.

3) تفسیر نمونه، ج 3، ص 366.

4) انعام (6) آیه 165.

5) بقره (2) آیه 216.

6) شوری (42) آیه 27.

7) ملک (67) آیه 2.

آیا کسی خدا را به وجود آورده یا این که خودش ، خودش به را وجود آورده است؟

این سؤال ممکن است برای خیلی ها مطرح باشد که همه چیز را خدا آفریده، پس خدا را که آفرید؟

جواب این است که: خدا آفریننده ندارد، زیرا موجودی نیازمند به آفریننده است که ممکن الوجود و پدیده باشد، یعنی قبلاً وجود هستی نداشته و برای پدید آمدن نیاز به پدید آورنده داشته باشد، ولی خدا این گونه نیست، یعنی او ممکن الوجود و پدیده نیست، بلکه واجب الوجود و ازلی است و هستی را دارا است و نیاز به بخشنده هستی ندارد. پس هستی مخلوقات از خدا است، ولی هستی خدا از چیزی دیگر نیست، بلکه او خود دارای هستی و بلکه عین هستی است و موجودی که چیزی را داشته باشد، دیگر در داشتن آن نیاز به دیگری ندارد.

شوری هر چیز از نمک است، ولی شوری نمک ذاتی است، یعنی ذاتاً شور است. چربی همه غذاها از روغن است، ولی چربی روغن ذاتی است.

هستی همه مخلوقات از خدا است، ولی هستی خدا ذاتی است. به دیگر سخن: خدا عین هستی است و موجودی که عین هستی است و خودِ هستی است، خالی از هستی نیست تا نیازمند به هستی بخش باشد. چیزی نیازمند هستی بخش است که هستی نداشته باشد، اما خداوند ذاتش هستی است و ذاتش وجود است. (1)

از طرف دیگر اگر خدا مانند سایر موجودات نیاز به علت پدید آورنده داشته باشد، لازم

می آید جملگی جهان معلول بدون علت باشد. واضح است که معلول بدون علت امکان ندارد. پس برای این که همه آفریده ها بدون علت نباشند لازم است از خدایی سرچشمه گرفته باشند که معلولیت در او راه نداشته باشد. (2)

اگر قرار باشد که خدا نیز علتی داشته باشد و کسی او را به وجود آورده باشد، دیگر خدا نخواهد بود، بلکه موجودی که او را به وجود آورده، بالاتر از او است و او می تواند خدا باشد. در هر حال باید به موجودی برسیم که دیگر نیاز به هیچ کس و هیچ چیز نداشته باشد و همان خدا است و گرنه جهان هستی، معلول بدون علت خواهد شد.

پی نوشت ها :

1. مرتضی مطهری، علل گرایش به مادی گری، ص 106 - 107.

2. مؤسسه در راه حق، بیست پاسخ، ص 7.

آیا از رحمت خداوند به دور نیست شیطان (که چندین هزار سال عبادت کرد) با یک اشتباه دشمن ابدی خدا شد؟

شیطان به فرموده امام علی (ع) شش هزار سال عبادت کرد، که معلوم نیست سالهای دنیایی است یا اخروی، که مساوی با پنجاه هزار سال است، (1) ولی تمام کارهای او عبادت بود، نه عبودیت؛ قالب بود، نه قلب؛ و روح او تسلیم خدا نبود. یک ساعت تکبر کرد و آن همه عبادت را به باد داد که رساترین نمونه بدعاقبت بودن است که در قرآن بیان شده است.

رحمت خداوند عام است و شامل تمام بندگان می شود، ولی به شرط این که ایشان نیز بخواهند از رحمت الهی استفاده کنند، اما شیطان با اراده خود از فرمان الهی سرپیچی کرده و از درگاه الهی رانده شد.

از جهت دیگر به کمیّت نافرمانی و گناه نباید نگاه کرد، بلکه باید دید نافرمانی در چه زمانی و محیطی صورت گرفته است؟

خداوند آدم را خلق کرد و برای این که برتری او بر تمام فرشتگان را به اثبات برساند، به تمام فرشتگان دستور سجده به آدم را داد. همه جز ابلیس فرمان الهی را اطاعت کردند. با این نافرمانی چنان پست و مطرود شد که به وی خطاب شد: «فاخرج فإنک

رجیم؛ (2) برو بیرون، تو رانده شده‌ای».

آن چه در عالم اصل است، رحمت خداوند است و آفرینش و برنامه‌های آن جملگی جلوه‌ای از رحمت او است.

شیطان با تکبر و نافرمانی‌اش بااراده و اختیار خود این راه خلاف را شروع کرد، که منافاتی با رحمت الهی ندارد.

شیطان با آن که به ظاهر در صف موحدان بود و شش هزار سال عبادت کرد، ولی از ابتدا موحد ناب و مخلص نبود، بلکه کفر درونی و مستور داشت. گر چه به ظاهر در صف بندگان بود، لیکن در باطن و سیرت در زمره کافران قرار داشت.

جریان ابلیس نشان می‌دهد که تکبر و استکبار در برابر خداوند بزرگترین گناه است، زیرا کفر را در پی دارد. ترک یک سجده یا یک نماز گر چه معصیت کبیره است، ولی کفر آور نیست. آن چه کافر بودن کسی را به خوبی نشان می‌دهد این است که وقتی از او پرسش شد چرا اطاعت نکردی؟

بگوید: گر چه خداوند دستور داد اما به نظر من نباید اطاعت کرد. استکبار ابلیس

موجب رانده شدن دائمی وی از درگاه الهی شد. (3)

شیطان از عملی که انجام داد، هیچ گاه توبه نکرد، بلکه بر کفر و عصیان خود افزود و از خداوند مهلت خواست که بر عصیان و کفر خود ادامه دهد و انسان‌ها را از راه خدا باز دارد.

پس اگر چه در ظاهر یک گناه کرد، اما هم بر گناه اصرار ورزید و هم خود را از خدا دور کرد و هیچ گاه با توبه به خداوند بازنگشت. گناه او با آگاهی و علم به عصیانگری در مقابل خداوند و دور شدن از رحمت او صورت گرفت، نه از روی جهل، پس با این عمل، خود را از رحمت خداوند دور کرد، به علم و آگاهی که از خدا دور می‌شود، آن را پسندید!

پی نوشت:

1 - نهج البلاغه، خطبه 192، (قامعه).

2 - حجر (15) آیه 34.

3 - جوادی آملی، تسنیم، ج 3، ص 5 - 302.

آیا خدا می تواند خود را بسازد؟

بهتر است سوال را این جور طرح کنیم که آیا خدا می تواند مثل خود را خلق کند زیرا ساختن خود معنا ندارد بلکه باید سوال کرد که آیا خدا قادر به ساخت موجودی مثل خود هست یا نه؟

کار آموز گرامی در جواب این سؤال، باید به چند نکته توجه داشت:

(الف) قدرت الهی بی نهایت است و حدی برای آن نمی توان فرض کرد.

(ب) همیشه قدرت به امر ممکن تعلق می گیرد یعنی، هرکاری که امکان انجام آن باشد متعلق قدرت است.

(ج) وجود شریک برای خدای سبحان محال ذاتی است.

محال بر دو نوع است: عادی و ذاتی.

1) محال عادی، یعنی آن که ممکن است انجام بگیرد ولی به طور خارق العاده و از عهده افراد عادی و علت های معمولی خارج است نظیر معجزه های پیامبران مثلاً ازدها شدن عصا محال عادی است یعنی، از طریق علت های مأنوس امکان ندارد و نیز از عهده افراد عادی خارج است ولی کاری است ممکن که با علل غیرعادی (خارق العاده) و توسط حضرت موسی (ع) انجام گرفت.

2) محال ذاتی، آن است که اصل فرض آن در ذهن دچار تناقض است مثلاً در جای خود ثابت شده است که شریک برای خدا غیرممکن است و وقتی غیرممکن شد، فرض

این که «آیا خداوند می تواند برای خود شریک بیافریند» دچار تناقض است چون «شریک خدا» امکان وجود ندارد، درحالی که سؤال می شود آیا می تواند؟ توجه داشته باشید که لفظ «می تواند» در جایی به کار می رود که امکان انجام آن کار محرز باشد. بنابراین با وصف این که «شریک باری تعالی» غیرممکن است، لازم می آید که ممکن باشد چون از یک طرف فرض، این است که شریک باری غیر ممکن است. از طرف دیگر چون لفظ «می تواند» را به کار برده ایم، باید ممکن باشد. سپس در عین امکان شریک عدم امکان آن و در عین عدم امکان شریک، امکان آن لازم می آید و این تناقض است و با این بیان جایی برای طرح سؤال مذکور باقی نمی ماند.

آیا خداوند وجود دارد؟

آری خداوند وجود دارد، زیرا همه ما می‌دانیم که جهان وجود دارد. پس جهان خدایی دارد که آن را آفریده است .

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار ولی ما در این جا به توضیح دلیلی که در بالا اشاره شد می‌پردازیم ، و آن عبارت از "اصل علیت" است.

اصل علیت مورد پذیرش همه متفکران جهان است و هیچ کس یافت نمی‌شود که آن را منکر باشد و می‌گوید: هیچ پدیده‌ای خود به خود و بدون علت به وجود نمی‌آید. از این رو در جهان هستی هر حادثه‌ای که رخ دهد ، فوراً از علت آن جستجو می‌کنیم . اگر ساختمان جدیدی را ببینیم، یقین پیدا می‌کنیم دارای مهندس و بنا و کارگردانی بوده و در اثر کار و کوشش آنان ساختمان درست شده است . هرگز احتمال نمی‌دهیم که خود به خود و بدون علت به وجود آمده باشد . اگر قلم و کاغذ سفیدی روی میز مطالعه مان گذاشتیم و از اتاق بیرون رفتیم ، بعد از برگشتن دیدیم کاغذ سیاه شده و خط هایی در آن نوشته شده است، اطمینان پیدا می‌کنیم که در غیاب ما کسی رفته و با آن قلم آن خطها را نوشته است . اگر کسی بگوید: قلم خود به خود حرکت نموده و آن خطها را نوشته است ، به حرف ان می‌خندیم و گفته اش را غیر عاقلانه می شماریم.

اگر ساعت شما از کار افتاد ، شک ندارید که خراب شدن ساعت بی علت نیست . چنان که حرکت عقربه های آن بی علت نبود. می‌دانی که کار کردنش محتاج به علت است . اگر به هنگام باز شدن مدرسه‌ها با کیف تازه وارد کلاس درس شوید و در زنگ تفریح از اتاق خارج شوید و موقع بازگشت به کلاس ببینید کیفتان پاره شده و کتابها و لوازم التحریر در کف اتاق پراکنده شده است ، آیا احتمال می‌دهید کیف خود به خود پاره شده باشد و کتابها و سای اشیا خود به خود در کف اتاق پراکنده شده باشد ؟ بلا فاصله با عجله تمام دنبال کسی می‌گردید که این بلا را به سر شما آورده است . اگر پدر و مادر شما فرضاً بی سواد هم باشند، وقتی به هنگام بازگشت شما کیفتان را پاره پاره دیدند ، فوراً از علت حادثه سؤال نمی‌کنند؟

آیا اگر شما دیرتر از زمان مقرر وارد مدرسه شوید، از شما سؤال نمی‌کنند : چرا امروز دیر کردی؟ مسلماً سؤال می‌کنند . شما که سالم هستید، یکدفعه ببینید عضوی از بدن درد می‌کند، آیا احتمال می‌دهید عضو سالم بدون علتی به درد آمده باشد؟ وقتی پاسخ ما به دست شما رسید ، احتمال می‌دهید این پاسخ خود به خود و بدون نویسنده نوشته شده و خود به خود به خانه شما ارسال شده است؟

آیا شما تا به حال احتمال داده‌اید لوازمی که در منزل دارید مانند: فرش، یخچال، تلویزیون، رادیو، استکان، بشقاب و... بدون تولید کننده و سازنده به وجود آمده باشند؟ به یقین هرگز چنین احتمال‌هایی نداده‌اید و هیچ عاقلی چنین احتمال نمی‌دهد. اکنون آیا احتمال می‌دهید جهان پهناور هستی، خالق و آفریننده‌ای نداشته باشد و خود پیدا شده باشد؟ نه، هرگز چنین امری امکان ندارد. این دنیای عظیم، این زمین، این دریاها و وسیع، این همه ستارگان و خورشیدها، این همه حیوانات شگفت‌انگیز، این درختان و نباتان گوناگون و زیبا، خدا دارد که آن را آفریده و محال است که خود به خود به وجود آمده باشد. 1

همین دلیل ساده بود که ذهن کنجکاو دکتر "آیوی" را در کودکی به سوی خدا هدایت کرد.

دکتر "اندرو کانوی آیوی" می‌گوید: "من وقتی سه ساله بودم، مانند تمام کودکان همسالم، از پدر و مادر خود می‌پرسیدم که: آفریدگار من کیست؟ و این دنیا، و گاوها و مرغان را که آفریده است؟ رفته‌رفته مغزم توسعه یافت و حقایق زندگی و تجارب روزمره در مغزم، فعل و انفعالاتی به عمل آوردند و سرانجام هوش و ذکای ساده من به این نتیجه رسید که: هیچ ماشینی نمی‌تواند بدون سازنده باشد. من از مشاهده موجودیت خودم و مرغان و گاوها نتیجه رسیدم که: هیچ ماشینی نمی‌تواند بدون سازنده باشد. من از مشاهده موجودیت خودم و مرغان و گاوها نتیجه گرفتم که من و مرغ و گاو نمی‌توانیم بدون داشت علتی کافی و خالقی قادر به وجود آمده باشیم". 2

بنابر این انسان با مشاهده هستی خود و وجود عالم، به وجود خدا، به عنوان آفریننده جهان پی می‌برد.

پاورقی:

1) ابراهیم امینی، همه باید بدانند، ص 17.

2) محمد محمدی ری شهری، بهترین راه شناخت خدا، ص 69.

آیا در ادیان الهی ضرورت وجود خدا احساس می‌شود، که اگر خدا نباشد، خلأ احساس شود؟

ضرورت وجود خدا، چیزی نیست که تنها ادیان از آن سخن گویند، بلکه مسئله‌ای واقعی و حقیقی است که بشر به عقل و فطرت خود آن را درک می‌کند. آنچه ادیان در

این زمینه ارائه داده‌اند، تأیید عقل و ارائه بینش حقیقی و کامل درباره مبدأ جهان و صفات والای او، نیز جلوگیری از انحراف انسان‌ها از مسیری که در پیش دارند است. بینش انسان‌ها در مورد جهان، هدف و مبدأ خلقت و مختلف بوده است. آنان که عقلانی فکر کرده و به تأمل و تعقل درباره خلقت پرداخته، یقین یافته‌اند که جهان آفرینش بدون خالق آگاه و توانمند نبوده، خالق نیز جهان را به عبث و بیهوده نیافریده، بلکه غایتی ارزشمند دارد و آن هدف در دنیا محقق نمی‌شود، پس قطعاً معاد هم وجود دارد که غایت خلقت در آن است. با تأمل دریافته‌اند که خالق جهان باید آگاه، توانمند، برتر از زمان و مکان باشد، همچنان که با فطرت خود نیز این حقایق را درک و تصدیق کرده‌اند.

ادیان تصحیح‌کننده کجروی و انحرافات فکری بشر بوده، ضمن تأیید مطالب بالا اطلاعات دقیق‌تری از مبدأ و معاد ارائه داده، راه به سعادت رسیدن را به بشر نمایانده‌اند. در مقابل عاقلان و متدینان، جاهلان و سرکشان، از روی جهالت یا لج‌ورزی خدا را انکار کرده، جهان را رها و بی‌مقصد و بی‌برنامه پنداشته‌اند و بشر نیز به دنبال آن، آزاد و رها تصور شده است! اینان که مادی و ملحد نام گرفته‌اند، عقل و استدلال را کنار گذاشته‌اند و گر نه اثبات خدا و معتقد شدن به او اولین دستور عقل می‌باشد، از این رو در آخرت منکران خدا می‌گویند: "لو کنا نعقل أو نسمع ما کنا فی أصحاب السعیر (1)؛ اگر عقل می‌داشتیم و تعقل می‌کردیم یا به حرف پیامبران گوش می‌دادیم، از اصحاب آتش نبودیم". ضرورت وجود خدا با کمترین تأمل عقلی ثابت می‌شود اما بدون اعتقاد به خدا ما در گرداب خلایی عظیم گرفتار خواهیم شد. بی‌هدفی و سردرگمی آسایش ما را خواهد گرفت و پوچی، ما را به سوی خودکشی سوق می‌دهد.

بدون اعتقاد به خدا و معاد، زندگی معنایی ندارد و تمام سرعت انسان به پوچی می‌رسد، تا جایی که گاهی چاره کار و راه نجات خود از تنهایی، بی‌پناهی و سردرگمی را خودکشی خواهد یافت و خداوند فرموده است: "آن کسی که از یاد من غفلت کند، زندگی سختی خواهد داشت و در روز قیامت نیز کور محسور می‌گردد. می‌گوید: چرا مرا کور محسور کردی، در حالی که چشم داشتم؟! خطاب می‌آید که: آیات و نشانه‌های ما به سوی تو آمد (در جان و دل و نیز به وسیله پیامبران) و تو آنها را فراموش کرده و غفلت کردی، و امروز نیز فراموش شده‌ای (2) (همان حقیقت برایت تجسم یافت، تجسم کوری در دنیا)".

پی‌نوشت‌ها:

1- ملک (67) آیه 10.

2- طه (20) آیه 124.

اگر خداوند بی‌نیاز از آفرینش ماست پس چرا ما را آفرید؟

هر موجود با شعوری در کارهای ارادی خویش هدفی را دنبال می‌کند، مثلاً انسان غذا می‌خورد تا سیر شود، آب می‌نوشد تا سیراب گردد، از درماندگان دستگیری می‌کند تا نامش به نیکی یاد شود و یا به پاداش الهی نایل گردد و... .

هدف خداوند از خلقت جهان آفرینش، به ویژه انسان چیست؟

آیا خدا مانند ما به خاطر سود خویش و یا به جهت گریز از زیان و خطر، کاری را انجام می‌دهد؟

قبل از پاسخ به این امر می‌پردازیم که هدف در کارهای ارادی موجود با شعور به چه معنا است؟

هدف داشتن به یکی از این سه معنا است:

1. سودطلبی و جلوگیری از زیان: انسان در خود نیازها و کمبودهایی می‌بیند که انگیزه می‌شوند تا فعالیت کند و نقیصه‌ها و خواسته‌ها را برطرف نماید.

2. سود رساندن به دیگران: بدین گونه که انسان در انجام کاری نخست هدفش سود رساندن به دیگران باشد، ولی در حقیقت هدف از آن کار تکامل معنوی و آرامش درونی خودش است، مثلاً پدری که برای پرورش و آموزش فرزندش، خود را در رنج و زحمت قرار می‌دهد و می‌گوید که هدفی جز نفع فرزند ندارم. در حقیقت هدفش این است که فرزند نمونه داشته باشد. وی به خوبی می‌داند که داشتن فرزند خوب، از بزرگ‌ترین افتخارات و عالیترین کمالات است. در این گونه اهداف نیز انسان هدفش تکامل خویش است، ولی برای رسیدن به هدف خود به تکامل دیگری می‌پردازد.

3. انجام دهنده کار منافع خودش را در نظر نگیرد، بلکه تنها به خاطر نفع رساندن به دیگری، کاری را انجام دهد، شبیه مادری که خود را فراموش می‌کند و به فرزند

خویش عشق می‌ورزد و همانند پروانه می‌سوزد و پرواز می‌کند. وی به مصلحت خویش نمی‌پردازد. نمونه دیگری که شبیه این مورد است، انسان شیفته‌ای است که در بندگی و عبادت خدا از یاد خود غافل می‌شود، به گونه‌ای که حضرت علی(ع) فرمود:

"الهی ما عبدتک خوفاً من نارک ولا طمعاً فی جنتک و لکن وجدتک اهلاً للعباده
فعبدتک؛ خداوندا! عبادت من نه به جهت ترس از آتش تو است و نه طمع در بهشت،
بلکه به جهت این است که تو را شایسته عبادت یافتیم." در این هدف خود و نفع
شخصی منظور نیست، بلکه خویش را فراموش می کند.

حال با توجه به این سه نوع هدف بنگریم که خداوند در آفرینش انسان و جهان کدام
یک از این سه نوع هدف را دنبال می کند؟ قطعاً از نوع اول و دوم نیست، چون
خداوند بی نیاز است. وقتی خدا را آن چنان شناختیم و دانستیم از اینکه خداوند وجودی
است که از هر جهت بی نهایت و غنی است و هیچ گونه نقص و نیاز در ذات او راه
ندارد، روشن می شود که هدف در کارهای خدا فقط به معنای سوم است که عبارت
است از: رساندن فایده به مخلوقات خویش و تکامل همه جانبه و رفع نقص ها و
نیازهای آنان. به گفته شاعر:

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم
او نخواستہ است نیازی از خود را برطرف کند، چون بی نیاز است. او به آفرینش
نپرداخت تا نقصی را از خود دفع کند، چون بی عیب و نقص است. خدا، جهان و
انسان را آفرید تا همه به سوی کمال رهسپار شوند و قابلیت و قوه نهفته در خویش را
به کمال و فعلیت رسانند. جهان را آفرید تا انسان برای رفع نیازهای خویش و درک
کمالات از آن بهره گیری کند. انسان را آفرید و به او اراده عطا کرد تا با اختیار خویش
راه کمال پوید و خود را از نقص ها بپیراید.
هدف از آفرینش جهان و انسان، تکامل جبری و ناخود آگاه جهان و تکامل ارادی و
خود خواسته انسان است. همه را برای تکامل انسان خلق کرد و انسان را برای قرب
خداوندی.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
قرآن می فرماید: "و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون؛ (1) جن و انس را جز برای
بندگی و اطاعت نیافریدم." تا از این طریق آن ها به کمال برسند و در خلقت انسان
فرمود: "افحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انک الینا لا ترجعون؛ (2) آیا پنداشتید که شما را
عبث و بیهوده آفریدیم و شما به سوی ما باز نمیگردید؛ یعنی آیا می پندارید که به سیر
تکاملی خود به سوی یک واقعیت مطلق ادامه نمیدهید و به سوی خدا باز نمیگردید؟
نیز فرمود: "الذی خلق الموت و الحیاء لیبلوکم ایکم احسن عملاً؛ (3) خداوند مرگ و
زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام نیکوکارترید." یعنی انسان را خلق کرد و او

را در جهان آزمایش و ابتلا قرار داد تا انسان با اختیار و اراده خود حرکت تکاملی خویش را بپیماید.

پی‌نوشت‌ها:

1. ذاریات (51) آیه 56.
2. مؤمنون (23) آیه 115.
3. ملک (67) آیه 2.

حسن امان‌اللهی

1387

منبع : <http://www.porsojoo.com>